

شرح و ترجمه مقامات بدیع الزمان همدانی

(همراه با تحلیل صرفی و بلاغی و تعلیقات و بر

افزوده ها)

برای دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری زبان و

ادبیات فارسی و عربی

شرح و ترجمه از:

دکتر کرمعلی قدمیاری

قدمیاری ، کر معلی ، ۱۳۴۱-

شرح و ترجمه مقامات بدیع الزمان همدانی / تالیف قدمیاری ، کر معلی ،

۱۳۴۱-

۔ ارومیه : دانشگاه : ۱۳۸۹.

673ص. : انتشارات دانشگاه ارومیه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۴۴-۹۰-۱

نثر عربی - قرن چهارم - ترجمه شده به فارسی ۲- نثر عربی - قرن پنجم - ترجمه شده

به فارسی . الف . بدیع الزمان همدانی ، احمد ابن حسین . . ب . عنوان .

PJA ۱۳۸۹ / ۳۹۰۲، ۷۲۵۶م

عنوان: شرح و ترجمه مقامات بدیع الزمان همدانی

تالیف: دکتر کر معلی قدمیاری

ناشر : انتشارات دانشگاه ارومیه

چاپ: اول

سال نشر: ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰

ناظر چاپ : مجید سلیمی

لیتوگرافی . چاپ و صحافی : چیلک ۰۲۱۶۶۵۷۶۶۷۸

قیمت پشت جلد : ۷۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۴۴-۹۰-۱

تلفن تماس : آقای پاشازاده ، ۰۴۴۱۲۷۷۹۹۳۰

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	پیش گفتار
۲۸	نشانه‌های اختصاری
۲۹	۱- الْمَقَامَةُ الْقَرِيبِيَّةُ
۴۰	۲- الْمَقَامَةُ الْأَنْدَالِيَّةُ
۴۵	۳- الْمَقَامَةُ الْبَلَخِيَّةُ
۵۲	۴- الْمَقَامَةُ السَّجِسْتَانِيَّةُ
۶۰	۵- الْمَقَامَةُ الْكُوفِيَّةُ
۶۷	۶- الْمَقَامَةُ الْأَسَدِيَّةُ
۸۳	۷- الْمَقَامَةُ الْغِيلَانِيَّةُ
۹۴	۸- الْمَقَامَةُ الْأَذْرَبَيْجَانِيَّةُ
۱۰۰	۹- الْمَقَامَةُ الْجُرْجَانِيَّةُ
۱۰۹	۱۰- الْمَقَامَةُ الْأَصْفَهَانِيَّةُ
۱۱۷	۱۱- الْمَقَامَةُ الْأَهْوَازِيَّةُ
۱۲۴	۱۲- الْمَقَامَةُ الْبَغْدَادِيَّةُ
۱۳۱	۱۳- الْمَقَامَةُ الْبَصْرِيَّةُ
۱۳۹	۱۴- الْمَقَامَةُ الْفَرَازِيَّةُ
۱۴۸	۱۵- الْمَقَامَةُ الْجَاخِظِيَّةُ

١٥٦	١٦- الْمَقَامَةُ الْمُكْفُوفِيَّةُ
١٦٤	١٧- الْمَقَامَةُ الْبُخَارِيَّةُ
١٧٢	١٨- الْمَقَامَةُ الْقُرُونِيَّةُ
١٨٢	١٩- الْمَقَامَةُ السَّاسَانِيَّةُ
١٨٨	٢٠- الْمَقَامَةُ الْقُرْدِيَّةُ
١٩٢	٢١- الْمَقَامَةُ الْمُوصِلِيَّةُ
٢٠١	٢٢- الْمَقَامَةُ الْمُضِيرِيَّةُ
٢٢٤	٢٣- الْمَقَامَةُ الْحَرَزِيَّةُ
٢٢٩	٢٤- الْمَقَامَةُ الْمَارِسَانِيَّةُ
٢٣٩	٢٥- الْمَقَامَةُ الْمَجَاعِيَّةُ
٢٤٣	٢٦- الْمَقَامَةُ الْوَعْظِيَّةُ
٢٥٩	٢٧- الْمَقَامَةُ الْأَسْوَدِيَّةُ
٢٦٦	٢٨- الْمَقَامَةُ الْعِرَاقِيَّةُ
٢٨٢	٢٩- الْمَقَامَةُ الْحَمْدَانِيَّةُ
٢٩٢	٣٠- الْمَقَامَةُ الرُّصَافِيَّةُ
٣٠٦	٣١- الْمَقَامَةُ الْمَغْرِلِيَّةُ
٣٠٩	٣٢- الْمَقَامَةُ الشَّيرَازِيَّةُ
٣١٥	٣٣- الْمَقَامَةُ الْخُلَوَانِيَّةُ
٣٢٥	٣٤- الْمَقَامَةُ التَّهْدِيَّةُ

۳۳۵	۳۵- الْمَقَامَةُ الْإِبِلِسِيَّةُ
۳۴۶	۳۶- الْمَقَامَةُ الْأَرْمَنِيَّةُ
۳۵۴	۳۷- الْمَقَامَةُ النَّاجِمِيَّةُ
۳۶۳	۳۸- الْمَقَامَةُ الْخَلْفِيَّةُ
۳۶۸	۳۹- الْمَقَامَةُ النَّسَابُورِيَّةُ
۳۷۳	۴۰- الْمَقَامَةُ الْعِلْمِيَّةُ
۳۷۷	۴۱- الْمَقَامَةُ الْوَصِيَّةُ
۳۸۲	۴۲- الْمَقَامَةُ الصَّيْمَرِيَّةُ
۴۰۱	۴۳- الْمَقَامَةُ الدِّينَارِيَّةُ
۴۰۹	۴۴- الْمَقَامَةُ الشُّعْرِيَّةُ
۴۲۰	۴۵- الْمَقَامَةُ الْمُلُوكِيَّةُ
۴۲۷	۴۶- الْمَقَامَةُ الصُّفْرِيَّةُ
۴۳۰	۴۷- الْمَقَامَةُ السَّارِيَّةُ
۴۳۴	۴۸- الْمَقَامَةُ التَّيْمِيَّةُ
۴۳۸	۴۹- الْمَقَامَةُ الْخُمْرِيَّةُ
۴۵۲	۵۰- الْمَقَامَةُ الْمُطْلَبِيَّةُ
۴۶۰	۵۱- الْمَقَامَةُ الْبَشَرِيَّةُ
۴۷۸	تعليقات و برافزوده ها
۴۷۹	نام اشخاص و قبایل و شناسنامه ی آنها

۵۱۵	نام‌های جغرافیایی و معرفی آنها
۵۴۱	فهرست آیات قرآن
۵۴۳	فهرست احادیث
۵۴۴	فهرست امثال و حکم
۵۴۶	فهرست نام اشخاص و قبیله‌ها و فرقه‌ها
۵۵۳	فهرست نام‌های جغرافیایی
۵۵۸	فهرست بیت‌های عربی
۵۶۶	فهرست مآخذ

پیش گفتار

آنچه هم اکنون نظر خوانندگان گرامی را به خود معطوف می‌دارد، ترجمه و شرح و تحلیل صرفی و بلاغی مقامات بدیع الزمان همدانی است. اما از آنجایی که مقامات حریری پس از مقامات همدانی و به تقلید از وی به زبان عربی نگاشته شده و حد فاصل بین مقامات همدانی و مقامات حمیدی است، به ناچار در این مقال از آن کتاب و نویسنده‌اش و پاره‌ای از مشخصه‌های آن سخن به میان خواهد آمد.

داستان نویسی با شیوهی مخصوصی، تحت عنوان «مقامات» در زبان عربی در قرن چهارم رایج گردید. بنا به اقوال مشهور، بدیع الزمان همدانی نخستین کسی بود که این فن را مشهور گردانید. حریری در مقدمه‌ی کتاب خود به پیشی گرفتن «همدانی» در این فن اقرار نموده است. «... ذَكَرُ الْمَقَامَاتِ الَّتِي ابْتَدَعَهَا بَدِيعُ الزَّمَانِ، وَ عَلَّامَةُ هَمْدَانَ، رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَ عَزَا إِلَيَّ أَبِي الْفَتْحِ الْإِسْكَنْدَرِيُّ نَشَأَتَهَا، وَ إِلَيَّ عِيْسَى بْنِ هِشَامٍ رَوَّاهَا، وَ كِلَاهُمَا مَجْهُولٌ لَا يُعْرَفُ...»^۱

اگر چه ناقدان ادبی، «همدانی» را مبتکر مقامات پنداشته‌اند، اما پژوهشگران در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسیده‌اند که «نخستین کسی که داستان‌های کوتاه و فکاهی و آراسته به صنایع لفظی نوشته، «ابن دُرَیْد» بوده است.»^۲

شاید یکی از علل اشتباه تاریخ نویسان ادبی که «بدیع الزمان» را مبتکر فنّ مقامه نویسی دانسته‌اند، این باشد که «ابن دُرَیْد»، داستان‌های خود را «احادیث» نامیده در حالی که «همدانی» اصطلاح «مقامات» را برای حکایات خود برگزیده و برای نخستین بار به یک نوع

^۱ - مقامات الحریری، خطبة الكتاب، ص ۱۱.

^۲ - متوفی به سال ۳۲۱ هجری که چند داستان از وی در کتاب «الآمالی» تألیف «ابوعلی قالی» مضبوط است. به نقل از مقامه نویسی در ادبیات فارسی، ص ۲۳.

قصه منحصر کرده است. برای آشنایی بیشتر با فنّ مقامه‌نویسی، نخست به چگونگی نثر عربی در قرن چهارم هجری می‌پردازیم.

نثر عربی در قرن چهارم هجری:

«در این دوره، استعمال سجع و دیگر تکلفات و صنایع لفظی در نثر عربی به پایه‌ای رسید که در کلیه‌ی اقسام نثر به استثنای نثرهای علمی، راه یافت و حتی موضوعات جدیدی مانند فنّ مقامات، در نثر عربی ابداع شد تا نویسنده بتواند با آزادی مجال و بدون توجه به سیاق معنی، سجع و دیگر صنایع را در کلیه‌ی قرائن نثری به کار برد و این شهرت و رواج به پایه‌ای رسید که علمای بلاغت و بیان نیز که در گذشته سخن از نفی و ردّ سجع می‌گفتند، ناگزیر آن را از اسالیب و سپس از ارکان اصلی بلاغت به شمار آورند.»^۱ باید گفت که ادب در این دوره صورت راستینی از زندگی است و مقامات چیزی جز مولود مظاهر اجتماعی نیست که جاحظ از قبل بدان اشاره کرده است.

«بدیع الزمان ابوالفضل احمد بن الحسین بن یحیی الهمدانی، شاعر و نویسنده بزرگ و مشهور عرب و ایرانی است (۳۵۸-۳۹۸) که در زبردست پادشاهان ایرانی مانند دیلمیان و آل زیار و ملوک نیمروز و غزنویان پرورش یافته و همواره از آنان صلات و جوائز می‌گرفته و در بغداد و دربار خلفا نیز شهرتی بسزا داشته است. مقامات او افسانه‌هایی است که غالباً پهلوان آن روایات «ابوالفتح الاسکندری» مخلوق فکر خود بدیع الزمان و راوی وی «عیسی بن هشام» نیز خیالی و ساخته‌ی ذهن اوست.»^۲

چون «بدیع الزمان همدانی» شاعر و نویسنده‌ی قرن چهارم هجری است، و به قول «ملک

۱- فنّ نثر در ادب پارسی، ص ۱۱۶.

۲- بهار، سبک شناسی، ج ۲، ص ۳۲۶.

الشعراء بهار» زیردست دیلمیان، آل زیار و ملوک نیمروز و غزنویان پرورش یافته است، برای روشن کردن این مطلب که چرا «بدیع الزمان» ایرانی - عربی به زبان پارسی ننوشته و به زبان عربی نگاشته است، نیز برای درک عمیق مفاهیمی که در مقامات به کار می‌برد و از اجتماع آن دوره انتقاد می‌کند، لازم است که اندکی به وضع سیاسی و اجتماعی و ادبی روزگار این نویسندگی قرن چهارم بپردازیم.

وضع سیاسی و اجتماعی و دینی ایران در قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم هجری: قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم هجری مهمترین دوره از ادوار تمدن اسلامی ایران و از جهات مختلف قابل توجه و مطالعه است. این عصر که باید آن را عصر طلایی تمدن اسلامی ایران دانست، دوره‌ی استحصال ایرانیان از کوشش‌های متمدنی خود در قرن دوم و سوم برای بازیافتن استقلال کامل؛ و دوره‌ی بهره‌برداری آنان از کوشش‌های علمی و ادبی برای داشتن حکما و علما و ادبای درجه اول، و دوره‌ی شکفتگی نثر و نظم فارسی است. آغاز این دوره تا یک قرن با غلبه‌ی پادشاهان ایرانی‌نژاد همراه و در نتیجه دوره‌ی درخشان علم و ادب و آزادی افکار بود و در اواخر این دوره که هنوز درخشندگی تمدن ایران خیره‌کننده و چشمگیر بود، مقدمات غلبه‌ی حکومت‌های غیرایرانی‌نژاد فراهم آمد و دوران جدیدی در تاریخ ما که به دوره‌ی غلبه‌ی سیاست دینی معروف است، و طبعاً عواقب نامطلوب خود را در دوران بعد به جا گذارد، آغاز شد.

در قسمت بزرگی از این عهد دولت سامانی با احیاء رسوم قدیم بر ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و ری و گرگان فرمانروایی داشت و در همان احوال آل زیار و آل بویه با اندیشه‌ی

تجدید شاهنشاهی با خلفا در کشاکش بودند و آنان را زیر سیطره‌ی خود داشتند و چه این سلسله‌ی پادشاهان و چه سلسله‌های کوچک محلی دیگر، سراسر ایران را از قبضه‌ی طاعت خلفا بیرون آوردند.

مسلماً اگر سیاست نژادی خاص این دوره از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به موانعی باز نمی‌خورد اوراق زرینی بر تاریخ تمدن اسلامی ایران افزوده می‌شد اما افسوس که غلبه‌ی قبایل و غلامان ترک که خود از نتایج سیاست غیرنژادی اسلام است، آرزوهای کسانی مانند یعقوب و مردلویج و فرزندان سامان خدا و اولاد بویه‌ی دیلمی را نقش بر آب کرد. آل افراسیاب از جانبی دولت خدمتگر سامانی را برانداختند، آل سبکتگین از جانبی دیگر کباده‌ی لمن‌الملکی کشیدند و قبایل ترکمانان غز در این فرصت برای تشکیل حکومت سلجوقی به تکاپو افتادند.^۱

در طی چهار سال (از سال ۳۲۰ تا ۳۲۴ هـ. ق) هفت خلیفه عزل و نصب شده‌اند. عده‌ای

از آنان کشته شده و عده‌ای دیگر از آنان به چشمشان میل کشیده شده و کور شده‌اند.^۲

حکومت خلفای بغداد در پایان این دوره یعنی در اواسط قرن پنجم بر اثر تسلط آل بویه چنان گرفتار ضعف شده بود که دیگر جز نامی از آن باقی نماند و القام بامر الله (۴۲۲ - ۴۶۷ هـ. ق) ناگزیر دو سال از بغداد بیرون رفته بود و خطبه به نام او نبوده تا در سال ۴۷۲ هـ. ق به یاری طغرل سلجوقی و ترکمانان غز به بغداد بازگشت.^۳

^۱ - صفاء ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، خلاصه جلد اول و دوم، ص ۶۴.

^۲ - مارون عبود، بدیع‌الزمان همدانی، ص ۶.

^۳ - پیشین، همان ص.

حکومت‌ها و سلسله‌های پادشاهان ایران:

حکومت‌ها و سلسله‌های سلاطین ایران در این دوره متعدّدند. خاصّه که عده‌ی زیادی از خاندان‌های اصیل قدیم در نواحی مختلف سرزمین ایران از مغرب گرفته تا مشرق حکومت‌های محلی خود را ادامه می‌داده و باج‌گزار حکومت‌های قویتر و بزرگتر بوده‌اند... خاندان صفّاری که از سال ۲۸۷ هـ.ق. بر اثر شکست عمرو بن لیث از اسمعیل بن احمد سامانی انحصاراً در سیستان قدرت داشت تا سال ۳۹۳ که عهد حکومت خلف بن احمد بوده است، به صورت یک امارت محلی باج‌گزار سامانیان بود و عاقبت به دست محمود غزنوی برافتاد. امرای این خاندان در تمام قرن چهارم به جلب و تشویق و ترغیب عالمان سرگرم بوده و گروهی از مشاهیر علم و ادب در خدمت آنان به سر برده و به درگاه ایشان پیوسته‌اند.

خاندان سامانی مهمترین و بزرگترین و پُرافتخارترین خاندان‌های حکومتی این عهد است. جدّ اعلای این خاندان «سامان خدا» از اعقاب بهرام چوبین بود و در عهد بنی‌امیه بر بلخ حکومت می‌کرد. وی در آغاز امر دین زرتشتی داشت و سپس قبول اسلام کرد و بعد از او اسد جای او گرفت و فرزندان اسد در انقلابات خراسان که به عهده هارون درگرفته بود خدماتی به خلیفه‌ی اسلام کردند و به همین سبب مأمون حکومت چند شهر از ماوراءالنهر را بدانان بخشید (سال ۲۰۴ هجری) ... اسمعیل بن احمد بعد از وفات برادرش نصر انحصاراً حکومت تمام ماوراءالنهر را در دست گرفت و ... حکومتی مستقلّ و نیرومند به وجود آورده بود که تا سال ۳۸۹ هـ.ق. دوام یافت ...

اهمّیت امرای سامانی اولاً از آن جهت است که چون از یک خاندان اصیل و قدیم ایرانی بودند، به ملّیت خود علاقه‌ی بسیار داشتند و به همین سبب رسوم و آداب قدیم ایرانی را که در

خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده بود، حفظ کردند و طبقات قدیم اجتماعی ایران مانند «دهقانان» و «آزادان» و اهل بیوتات را همواره مورد اکرام خود قرار می دادند و این امر مایه‌ی تثبیت بسیاری از رسوم قدیم گردید و چون غزنویان نیز تربیت یافته‌ی آنان بودند، اغلب آن رسوم و قواعد را نگاه داشتند.

توجه به زبان و ادب پارسی هم از خدمات مهم شاهان سامانی است. همه‌ی افراد این خاندان علاقه‌ی شدید به زبان پارسی و نظم و نثر آن داشته‌اند و از این روی شاعران پارسی گوی را مورد تشویق و انعام و اکرام قرار می دادند و مترجمان را به ترجمه‌ی کتاب‌های معتبری مانند سندهادنامه و بختیارنامه و کلیله و دمنه و تاریخ طبری و تفسیر کبیر طبری به نثر فارسی تشویق می کردند.

در خوارزم یک خاندان کهن به نام آل عراق (شاهیه) و در چغانیان سلسله‌ی اصیل به نام آل محتاج و در غرjestان واقع در ارتفاعات شمالی افغانستان امروزی امرایی با لقب شاد و در خراسان خاندان‌های امارت و حکومت مخصوصاً فریغویان و خاندان حکومتی سیمجوریان و امثال اینها که متابعان دولت سامانی بودند، هر یک به نوعی در ترویج ادب و هنر و دانش ایرانیان سهمی داشته‌اند... در قرن سوم گرگان و طبرستان و رویان و دیلمان به دست عده‌ای از سادات زیدی که در تاریخ به سادات طالبیه مشهورند، از دولت آل عباس منتزع شده بود. این سادات تا اوایل قرن چهارم هنوز در بعضی از نواحی مذکور به سر می بردند ولی قدرت آنان به پایان رسید و در عوض از تربیت شدگان آن دولت سرداران ایران دوست دلاوری در قرن چهارم به پا خاستند. مانند «ماکان پسر کاکای» و «اسفار پسر شیرویه» و «مرداویج پسر زیار» و «علی پسر بویه» که از اوایل قرن چهارم هر یک به امید سروری و پادشاهی در عراق و سایر

نواحی ایران تاخت و تاز می‌کردند و از همین دلاوران بزرگ است که حکومت زیاری (آل زیار) و دولت مقتدر بویی (آل بویه) به وجود آمد ... حکومت فرزندان بویه دیلمی (علی، حسن، احمد) که در آغاز کار فرمانبردار مرداویج و از طرف او مأمور فتح فارس و خوزستان بودند، بعد از قتل آن سردار بزرگ یعنی از سال ۳۲۳، با استقلال آغاز شد و در عهد شاهنشاهی عضدالدوله فنا خسرو (۳۶۷ - ۳۷۲) به نهایت وسعت و عظمت رسید و سپس به دو شعبه ی اصلی منقسم گردید. اعقاب عضدالدوله تا سال ۴۴۷ بر بغداد و خوزستان و فارس مستولی بودند و اعقاب فخرالدوله تا سال ۴۲۰ بر ری و جبال استیلا یافتند. خدمات این سلسله و وزراء معروف شان، مانند ابن عمید و صاحب بن عبّاد، به فرهنگ و ادب ایرانی خاصه به علوم و علما مشهور و در کتب ادب و تاریخ تازی و پارسی منعکس است.

در پایان این دوره یعنی با شکست سامانیان از ترکان آل افراسیاب به سال ۳۸۹ ماوراءالنهر به دست آن قوم افتاد و در همان حال خاندان عراق در خوارزم به ضعف گرایید و جای خود را در آن ولایات به خاندان دیگری به نام مأمونیان داد که عمر دوران قدرتش طولانی نبود و به سال ۴۰۸ هـ. بر دست محمود غزنوی منقرض گردید... قدرت این حکومت در عهد سلطنت محمود بن سبکتگین (۳۸۷-۴۲۱ هـ.) به کمال رسید دربار غزنویان و در دوره ی اوّل حکومت آنان یعنی تا پایان سلطنت سلطان مسعود، مشحون بود به وجود شاعران بزرگ پارسی‌گوی؛ زیرا این عهد از وجود کسانی برخوردار بود که در اواخر عهد سامانی تربیت شده و در آغاز قرن پنجم شهرت یافته بودند، مانند عنصری و فرخی و عسجدی و عیوقی و منوچهری و امثال آنان.^۱

^۱ - ذبیح‌الله، صفا تاریخ ادبیات ایران، خلاصه ی جلد اوّل و دوم، صص ۶۴ تا ۶۷.

بدیع الزمان همدانی و مقامات او:

بدیع الزمان همدانی، احمد بن الحسین، کنیه اش ابوالفضل، زاده در همدان به سال ۳۵۸ هـ. ق. و نوآور فنّ مقامه نویسی است. نزد ابن فارس لغوی درس خوانده و به سال ۳۸۰ هـ. ق در ری به درگاه صاحب بن عباد شتافته و به دستگاه او پیوسته و پس از ظهور و بروز استعدادش در آنجا راهی گرگان شده و مدتی با اسماعیلیان گرگان روزگار به سر آورده تا اینکه در سال ۳۸۲ هـ. ق. در نیشابور با ابوبکر خوارزمی نامدارترین نویسنده‌ی زمان خود به مناظره پرداخته و بر او چیره گشته است. پس از پیروزی بر ابوبکر خوارزمی، نویسنده‌ی طراز اول زمان خود شد و چند سالی در اوج شهرت زندگی کرد و دوباره به گردش در شهرها و استفاده از جایزه‌های سلاطین و وزرا ادامه داد و گاه در تنگدستی و گاه در نعمت به سر می‌برد تا اینکه در پایان عمر در «هرات» ساکن گشت و با خاندان اشراف و نجبا وصلت کرد و صاحب ملک و مال و منال گردید تا اینکه به سال ۳۹۸ هـ. ق. بر اثر سستی که به او خوراندند یا به علت سکتی از این جهان رخت یربست.^۱

مارون عبود عقیده دارد که بدیع الزمان بی‌شک ایرانی است و به خاطر تمییه کردن خود و یا هم‌چشمی با شاعر بزرگ و پرآوازه‌ی عرب، ابوطیب احمد بن الحسن مشبّی، خود را «احمد بن الحسین» نامیده، و این کار از وی بعید نیست چرا که عبدالرحمان بن محمد بن دوست گردآورنده‌ی رسائل بدیع الزمان صریحاً می‌نویسد، بدیع الزمان از قول پدرش نامه‌های فصیح و بلیغ برمی‌ساخت و در مجالس می‌خواند و بدین وسیله می‌خواست نشان دهد که چه پدر فاضلی

^۱ - ثعالی، یقینة الذهر، دارالکتب العلمیة، ج ۴ صص ۲۵۶ تا ۳۰۱ و وفیات الأعیان، ابن خلکان، چاپ محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۱ صص ۱۰۹ و ۱۱۰ و یاقوت حمیری، معجم الادباء، دارالمعارف مصر، ج ۲ ص ۱۶۲ به بعد.

در همدان دارد.^۱

مذهب و عقیده‌ی بدیع الزمان همدانی:

بدیع الزمان، مسلمان سنی و طرفدار اهل حدیث بوده^۲ و به صراحت علیه معتزله سخن گفته است.^۳ در جای جای رسائل و مقاماتش نشانه‌های عقاید مذهبی وی آشکار است، برای نمونه در جایی می‌نویسد: «خدای تعالی مردمی را آفرید و چشم آنان را گشود و بدانان بینایی بخشید آن چنان که در زمین فرو رفتند تا انگشت بر رگ معدن زر نهادند و در آسمان دیده دوختند و اختران را رصد بستند، مرغ را از هوا فرود آوردند و ماهی را از دریا بیرون کشیدند، اما با همه بلند اندیشگی و تیز هوشی منکر صانع گردیدند و گفتند نمی‌دانیم کجاست و چگونه است، تا مواجه با شمشیر شدند...»^۴

مقامه و مقامه نویسی:

مقامه در لغت: «الْمَقَامَةُ (بِالْفَتْح) الْمَجْلِسُ وَالْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ»^۵ أَوِ الْخُطْبَةُ أَوِ الْعِظَةُ أَوِ الرِّوَايَةُ الَّتِي تُتْلَى فِي مُجْتَمَعِ النَّاسِ؛ جمع، مقامات^۶. در کتاب صِیْح الْأَغْشَى چنین آمده است: «و سُمِّيتْ أَحَدُوثُهُ مِنَ الْكَلَامِ مَقَامَةً كَأَنَّهَا تُذَكَّرُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ لِسَمَاعِهَا»^۷. نیز به معنی سخنانی است که در یک مجلس ایراد گردد: «مَقَامَاتُنَا وَقَفَ عَلَى الْعِلْمِ وَالْحِجَى».

نخستین کاربردهای اصطلاحی این کلمه بر انواع موعظه و تمثیل که در حضور خلیفه یا امیر

^۱ - بدیع الزمان همدانی، مارون عبّود، دارالمعارف مصر، چاپ سوم ۱۹۷۱، ص ۱۶.

^۲ - معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۶۲.

^۳ - المقامة المارستانية.

^۴ - یتمة الذهر، ج ۲، ص ۲۶۹.

^۵ - محمد بن منظور، لسان العرب، (قاهره ۱۳۰۷ هـ).

^۶ - بهار، سبک‌شناسی، ج ۲، صص ۳۲۴ و ۳۲۵.

^۷ - قلقشنندی، صیح الأغشی فی کتابة الانشاء (قاهره، ۱۳۴۰ هـ.ق.)، ج ۱۱، الفصل الأول، فی المقامات، ص ۱۱۰.

ایراد می‌شد و مقصد پندآموزی داشت، اطلاق شد: «الْمَقَامَةُ مَجْلِسٌ يَقُومُ فِيهِ الْخَطِيبُ يَحْضُرُ عَلَى فِعْلِ الْخَيْرِ»^۱.

همزمان با حرفه‌ی قصه‌گویان که در مسجدها و اردوگاه‌ها و دیگر مراکز اجتماع با داستان‌های دینی یا افسانه‌ها و مثلها مردم را سرگرم می‌کردند، گدایانی پیدا شدند که می‌کوشیدند با سخن پردازی چیزی از ثروتمندان بگیرند و شخص گدا در پایان آن «گدایی ادبی» می‌گفت: «ارْحَمُوا مَقَامِي هَذَا»^۲. خود بدیع الزمان کلمه‌ی مقامه را به معنای وعظ در مقامات آورده است. در پایان مقامه‌ی الوَعْظِيَّة می‌خوانیم: «فَاصْبِرْ عَلَيْهِ إِلَى آخِرِ مَقَامَتِهِ، لَعَلَّهُ يُنْبِيءُ بِعَلَامَتِهِ...»^۳.

مقامه در اصطلاح، نوعی خاص از نثر نویسی است که خطیب یا دبیر، روایات و داستان‌هایی را در عبارت‌های مسجع و مقفی و آهنگین برای جمعی فروخواند یا بنویسد.

«آهنگین بودن کلمات و خوشی عبارات و ترادف لغات و آمیختگی نظم با نثر از ویژگی‌های مقامه‌نویسی است و این نشان می‌دهد که در مقامه‌نویسی آگاهی از اسالیب سخن و ترادف کلمات مایه‌ی براعت مقامات بوده و به قول صاحب الفخری: «تنها فایده‌ی فن مقامات، تمرین در فن انشا و آشنایی با اسالیب مختلف نثر است»^۴.

«ادب در دوره‌ی عباسی صورت راستینی از زندگی است و مقامات چیزی جز مولود مظاهر اجتماعی نیست که جاحظ از قبل بدان اشاره کرده است: اما «خصوصیات کار بدیع الزمان در آن

۱- فَنَ الْمَقَامَاتِ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، الدكتور يوسف نور عوض، دارالعلم بیروت، چاپ اول، صص ۶ و ۷.

۲- فَنَ الْمَقَامَاتِ، ص ۸. در مورد قصه‌گویان، رک به: تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲ صص ۶۵ و ۶۶.

و صص ۸۴ - ۹۰.

۳- همدانی، مقامات، المقامة الوعظية.

۴- مقامه نویسی در ادبیات فارسی، ص ۱۳.

است که حوادث داستان‌هایش غالباً در محیط‌های متمدن شهری می‌گذرد.^۱

مقامات بدیع الزمان هم از احادیث منسوب به ابن دُرَید ساده‌تر است و هم از مقامات حریری که پس از بدیع الزمان به تقلید از وی نگاشته‌اند. داستان‌نویسی و تمثیل‌پردازی، در خون بدیع الزمان بوده است.^۲ او «موادّ این داستان زدن‌ها و حکایت‌پردازی‌ها را از خوانده‌ها و شنیده‌ها و دیده‌ها و تجربه‌های سفرهای خود برداشت کرده است^۳». آنچه را که در مقامه ی الصّیّمَرِیّه از قول ابی‌العنّیس می‌نویسد، وصف حال خود وی است.

طبق آنچه از شریخی شارح مقامات حریری نقل کرده‌اند، بدیع الزمان در آخر مجلس به دوستان می‌گفته است: موضوعی تعیین کنید تا روی آن مقامه‌ای بسازم. هر موضوعی می‌خواستند انتخاب می‌کردند و بدیع الزمان ارتجالاً مقامه‌ای می‌پرداخت، ده سطر بیشتر یا کمتر.^۴ اگر چه عبارت پردازی و سجع و آهنگ و موازنه و مقارنه در نثر بدیع الزمان به کمال است ولی باید گفت که همه‌ی ارزش کار او در لفظ نیست بلکه ارزش واقعی کار بدیع الزمان در داستان‌پردازی‌های اوست که گذشته از سجع و استعاره و مجاز - که آرایه‌های لفظی به شمار می‌آیند - خود جذّاب و خواندنی است.

دو ویژگی برجسته سبک همدانی:

۱) استادی فوق‌العاده‌ی او در تغییر دادن پیوسته به نقشی که قهرمان مقامات او «ابوالفتح اسکندری» بازی می‌کند.

^۱ - بدیعیات الزمان، ص ۶۵.

^۲ - بدیع الزمان و مقامات نویسی، ص ۳۱.

^۳ - پیشین، ص ۴۰.

^۴ - همان، ص ۶۴.

(۲) استادی بی‌اندازه‌ی او در انتخاب الفاظ برای سجع و موازنه.^۱

موضوع‌های مقامات بدیع الزمان همدانی:

کُذِیه (گدایی) موضوع اصلی مقامه‌های بدیع الزمان همدانی است و این موضوع تنها در تعداد اندکی از مقامات وی به چشم نمی‌خورد. «بدیع الزمان» غیر از کُذِیه، در موضوعات دیگری چون: فکاهی یا موضوعات ادبی از قبیل نقد شعر و شاعران، لغز و معما، پند و اندرز، نقد اجتماعی و موضوعات وصفی و علمی و دینی، نیز موضوعات فرعی دیگری چون: دُعا و مناجات و موسیقی - هر چند به صورت اندک -، سفر حج، ادبیات عامیانه چون: سفره آرای‌ها و مراسم ازدواج و تشییع جنازه سخن رانده است. اما با توجه به اوضاع سیاسی ایران در قرن چهارم، «بدیع الزمان همدانی» به «خلف بن احمد» امیر سیستان گرایش بیشتری داشته و موضوع پنج مقامه از مقامات وی چون: «مقامه‌ی «اُسُودِیَه»، «حَمْدَانِیَه»، «نَاجِیَه»، «خَلْفِیَه»، «نیسابوریَه» ویژه‌ی مدح و ثنا است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، «خلف بن احمد» را ستوده است.

مقامه نویسان به زبان عربی و فارسی پس از بدیع الزمان همدانی: «بدیع الزمان» با کتاب کم حجم و پرارزش خود راهی نو در ادبیات عرب گشود و ادیبان و نویسندگان دیگر بدون فاصله از وی پیروی کردند که در اینجا فقط به ذکر نام آنها می‌پردازیم:

الف) مقامه‌نویسان عربی در شرق اسلامی:

(۱) مقامات ابن ناظیا، (۲) مقامات حریری، (۳) مقامات زمخشری، (۴) مقامه الحصبیة، تالسّی

جلال‌الدین احمد بن علی الاسوانی، (۵) مقامات ابن الجوزی، (۶) مقامات الحنفی، (۷) مقامه

^۱ - مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی، ص ۲۹.

الشَّبابِ الظَّرِيفِ، تأليف شمس الدين بن شيخ عفيف التلمساني. (۸) مقامات ابن صيقل الجَرَزِي. (۹) مقامة البغدادية، تأليف علي بن محمد كازروني. (۱۰) مقامات صفدي. (۱۱) مقامات ابن المعظم. (۱۲) مقامات ابن الوردی. (۱) مقامة القلقشندی، تأليف ابوالعباس احمد بن علي قلقشندی. (۱۴) مقامات قوأس، اثر شمس الدين محمد حلبی. (۱۵) مقامات سيوطی، اثر جلال الدين سيوطی. (۱۶) مقامات خفاجی، تأليف شهاب الدين احمد بن محمد خفاجی. (۱۷) الملامة الأرجوانية في المقامة الرضوانية اثر داعی مصطفى اسعد اللقيمي الحسني. (۱۸) مقامة السويدي اثر شهاب الدين احمد بن ابي البركات. (۱۹) مقامة الزلائية البشارية، اثر شهاب الدين كريدی. (۲۰) مقامة طيف الخيال، از ادیبی است شیرازی. (۲۱) المقامة الذجيلية، اثر عصام الدين عثمان افندی موصلي است. (ب) مقامه نویسان در غرب:

(۱) ابن شرف. (۲) ابن شهيد. (۳) ابو عبدالله بن ابي الخصال. (۴) محمد بن مالک قرطبي. (۵) ابن المعلم (۶) محمد بن يوسف تميمي سرقسطي. (۷) محمد بن محرز بن وهراني. (۸) علي بن جامع اوسي. (۹) مقامة الدوحية اثر ابو عبدالله محمد بن عياض البلي. (۱۰) لسان الدين بن خطب. (۱۱) ابن. ابي حاتم عاملی، نویسندهی مقامهی خضرة الإرياح المغنية على الراح. (۱۲) ابو عمر زجال، پديد آورندهی تسريح النصال إلى مقاتل الفصال. (ج) مقامه نویسی به زبان فارسی:

(۱) مقامات حمیدی. (۲) گلستان سعدی. (۳) بهارستان جامی. (۴) روضه خلد مجد خوافی. (۵) تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری. (۶) پریشان قآنی. (۷) نمونه‌ای از نوشته‌های عبدالرزاق بیگ دنبلی و فاضل خان گروسی. (۸) نسخه‌ی خطی مقامات امیری. (۹) نمکدان، نوشته‌ی حکیم صفاء الحق همدانی. (۱۰) زينة المعجالس.

(د) مقامه نویسان عرب در عصر جدید:

- (۱) ناصیف یازجی ادیب لبنانی. (۲) بریر، اهل دمیاط. (۳) مقامات ابوالحارث شیخ محمد بن علی خمیس بروانی. (۴) محمد مویلیحی. (۵) احمد فارس الشدیاق.^۱
- آثار دیگر بدیع الزمان غیر از مقامات، رسالات او است.
- (۲) حریری و مقامات او:

ابو محمد قاسم بن علی الحریری النصری الحرامی^۲ به سال ۴۴۶ هـ ق در آبادی میشان نزدیک بصره زاده شد. پس از بلوغ به بصره رفت و در محله‌ی بنی حرام ساکن گردید و تحصیلات خود را در علوم دینی و حدیث بویژه ادب و لغت کامل کرد. به گونه‌ای که بعدها از پیشروان ادب زمان خویش شناخته شد و توانست منظومه‌ای در نحو (ملحة الاعراب) رساله‌ای به نام دُرّة العوّاص فی اوھام الخواص در انتقاد بر غلط‌های رایج بین ادبا بنویسد که در عالم خود ممتاز است. وجه تسمیه‌ی وی به «حریری» یا «ابن الحریری» اشتغال پدر یا جدش به کار حریر بافی یا حریر فروشی و انتسابش به «حرامی» به مناسبت سکونتش در محله‌ی بنی حرام و نیز تشکیل حلقه‌ی درس در مسجد همان محله بوده است. حریری در زندگی مرد موفق و ثروتمندی بود. به کار دیوانی با اهمیتی دست یافت (صاحب‌الخبر)، در ضمن همواره به تألیف و تدریس و افاده اشتغال داشت و مورد توجه دستگاه عباسی قرار گرفت... و از آنجا که با همه‌ی دانش ادبی و نیز خلّاقیت هنری از جهت فلسفی دیدی محدود داشته، نه از جهت احساسی و نه از لحاظ فکری چندان به انتقاد و اعتراض گرایش نیافته است.

^۱ - برای آگاهی بیشتر رک به کتاب بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی، ذکاوتی قراگوزلو، صص ۷۱ تا ص ۷۶.

^۲ - معجم الادبا، چاپ وزارت مصر، ج ۱۶، صص ۲۶۱ - ۲۹۲.

آورده‌اند که حریری به سال ۵۰۴ هـ.ق. با چهل مقامی ساخته و پرداخته به بغداد رفت^۱ و نزد وزیر و درباریان و ادبا عرضه کرد. بعضی از روی حسادت، اظهار ناباوری کردند و قرار بر امتحان گذاشته شد و حریری نتوانست در مدت چهل روز یک مقامی دیگر بسازد. خجل و اندوهگین به بصره بازگشت و آنجا ده مقامی دیگر نوشت و با انتشار آنها ادعا و هنر خویش را اثبات کرد.

حریری پنجاه مقام به رشته تحریر درآورده است، اما همدی مقام‌های وی به استثنای آخرین مقام‌اش، دارای موضوع کدیه است. او مانند «همدانی» اغلب مقامات خود را به شهرها و سرزمین‌ها نسبت داده و از پنجاه مقامی وی فقط ده مقامه چنین نیست. بدین ترتیب: مقامی «دیناریه»، «فرضیه»، «فَهْرَیَه»، «فاروقیه»، «شعریه»، «رَقْطَاء»، «وبریه»، «بکریه»، «شتویه»، «ساسانیه».

در اینجا برای تِمْن و آشنایی بیشتر با مقامات حریری، مقامه سوم او را با نام «الدیناریه» به همراه ترجمه‌اش می‌آوریم:

الْمَقَامَةُ الثَّالِثَةُ

الدِّينَارِيَّةُ^۲

رَوَى الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: نَظَمَنِي وَأَخَذَانَا لِي نَادٍ، لَمْ يَخْبِ فِيهِ مُنَادٍ. وَلَا كَبَا قَدْحُ زِنَادٍ، وَلَا ذَكَّتْ نَارُ عِنَادٍ. فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَجَادَبُ أَطْرَافَ الْأَنَاسِيدِ، وَتَوَارَدُ طُرَفُ الْأَسَانِيدِ. إِذْ وَقَفَ بِنَا شَخْصٌ عَلَيْهِ سَمَلٌ، وَفِي مَشْيَتِهِ قَزَلٌ. فَقَالَ: يَا أَخَايَرِ الذُّخَايِرِ، وَبَشَايِرِ الْعَشَايِرِ، عِمُّوا صَبَاحًا وَانْعَمُوا اصْطَبَاحًا وَانْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ ذَا نَدَى وَنَدَى، وَجَدَةٍ وَجَدًا، وَعَقَارٍ وَقُرَى، وَمَقَارٍ وَقِرَى. فَمَا

^۱ - فارس ابراهیمی. مقامه نویسی در ادبیات فارسی، ص ۸۷.

^۲ - مقامات الحریری، ص ۳۳ - ۳۸.

زَالَ بِهِ قُطُوبُ الْخُطُوبِ السُّودِ، وَخُرُوبِ الْكُرُوبِ، وَشَرَرُ شَرِّ الْحَسُودِ، وَانْتِيَابُ التُّوبِ السُّودِ،
 حَتَّى صَفَرَتِ الرَّاحَةُ، وَقَرَعَتِ السَّاحَةُ، وَغَارَ الْمَنَبَعُ، وَبَنَى الْمَرْبِيعُ، وَاقْوَى الْمَجْمَعُ، وَاقْضَى
 الْمَضْجَعُ، وَاسْتَحَالَتِ الْحَالُ، وَأَعُولُ الْعِيَالُ، وَخَلَّتِ الْمَرَابِطُ، وَرَحِمَ الْغَايِطُ، وَأَوْدَى النَّاطِقُ وَ
 الصَّامِتُ، وَرَتَى لَنَا الْحَاسِدُ وَالشَّامِتُ، وَآلَ بَنَى الدَّهْرُ الْمُوقِعُ، وَالْفَقْرُ الْمُذْقِعُ، إِلَى أَنْ اخْتَدَبْنَا الْوَجَى،
 وَاعْتَدَبْنَا الشَّجَا، وَاسْتَبَطْنَا الْجَوَى، وَطَوَيْنَا الْأَحْشَاءَ عَلَى الطَّوَى، وَاکْتَحَلْنَا السَّهَادَ، وَاسْتَوْطَنَا
 الْوَهَادَ وَاسْتَوْطَنَا الْقَتَادَ، وَتَنَاسَيْنَا الْأَقْتَادَ، وَاسْتَبَطْنَا الْحَيْنَ الْمُجْتَاحَ، وَاسْتَبَطْنَا الْيَوْمَ الْمُتَاحَ، فَهَلْ
 مِنْ حُرٍّ أَوْ سَمِيعٍ مُؤَاسٍ؟ فَوَالَّذِي اسْتَخْرَجَنِي مِنْ قَيْلِهِ، لَقَدْ أَمْسَيْتُ أَخَاعِيلَهُ، لَا أَمْلِكُ بَيْتَ
 لَيْلِهِ، قَالَ الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ: فَأَوْتَيْتُ لِمَفَاقِرِهِ، وَلَوَيْتُ إِلَى اسْتِبْطَاطِ فَقْرِهِ، فَأَبْرَزْتُ دِينَارًا، وَقُلْتُ لَهُ
 اخْتَبَارًا، إِنَّ مَذْحِجَتَهُ نَظْمًا، فَهُوَ لَكَ حَتْمًا، فَأَبْرَى يُنْشِدُ فِي الْحَالِ مِنْ غَيْرِ انْتِحَالٍ:

أَكْرِمَ بِهِ أَصْفَرَ رَأَقَتْ صُرَّتُهُ	جَوَابَ آفَاقٍ تَرَامَتْ سَفَرَّتُهُ
مَائِثُورَةً سَمِعْتُهُ وَشَهَرَّتُهُ	قَدْ أَوْدَعْتُ سِرَّ الْغِنَى أُسِرَّتُهُ
وَقَارَنْتُ نَجْعَ الْمَسَاعِي خَطَرَّتُهُ	وَحَبَبْتُ إِلَى الْأَنَامِ غُرَّتُهُ
كَأَنَّمَا مِنَ الْقُلُوبِ نَقَرَّتُهُ	بِهِ يَحُولُ مِنْ حَوْتِهِ صُرَّتُهُ
وَإِنْ تَفَانَتْ أَوْ تَوَانَتْ عِثَرَّتُهُ	يَا حَبَّذَا مُغَارَةً وَنَضَرَّتُهُ
وَحَبَّذَا مَغْنَانَهُ وَنُصَرَّتُهُ	كَمْ أَمْرٍ بِهِ اسْتَبَيَّتْ إِمْرَتُهُ
وَمُسْرِفٍ لَوْلَاهُ دَامَتْ حَسَرَّتُهُ	وَجَيْشٍ هَمُّ هَزَمْتُهُ كَرَّتُهُ
وَبَدْرٍ تَمَّ انْزَلَّتُهُ بَسَدَرَّتُهُ	وَمُسْتَشِيطٍ تَلَقَّطَى جَمَرَّتُهُ
أَسْرَرْتُ نَجْوَاهُ فَلَانَتْ شِرَّتُهُ	وَكَمْ أُسِيرٍ أَسْلَمْتُهُ أُسْرَتُهُ
انْقَدَهُ حَتَّى صَفَّتْ مَسَرَّتُهُ	وَحَقَّ مَوْلَى أَبْدَعْتُهُ فَطَرَّتُهُ

لَوْ لَا التَّقَى لَقُلْتُ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ

ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ، بَعْدَ مَا انْتَدَهُ. وَقَالَ: أَنْجَزَ حُرُّ مَا وَعَدَ، وَسَحَّ خَالٌ إِذْ رَعَدَ. فَتَبَيَّنَتْ الدِّينَارُ إِلَيْهِ،
وَقُلْتُ: خُذْهُ غَيْرَ مَا سَوْفَ عَلَيْهِ. فَوَضَعَهُ فِي فِيهِ، وَقَالَ بَارِكِ اللَّهُمَّ فِيهِ. ثُمَّ شَمَّرَ لِلْإِنْتِنَاءِ، بَعْدَ
تَوْفِيَةِ النَّامِ. فَتَنَشَّاتُ لِي مِنْ فُكَاهَتِهِ نَشْوَةٌ غَرَامٍ. سَهَّلْتُ عَلَى اثْنَتَيْ عَشَرَ غَرَامٍ. فَجَرَّدْتُ دِينَارًا آخَرَ
وَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لَكَ أَنْ تَذُمَّهُ، ثُمَّ تَضُمَّهُ؟ فَأَنْشَدَ مُرْتَجِلًا وَشَدًّا عَجَلًا:

تَبَيَّنَ لَهُ مِنْ خَادِعٍ مُمَادِقِ	أَصْفَرَ ذِي وَجْهَيْنِ كَالْمُنَافِقِ
يَبْدُو بِوَصْفَيْنِ لِعَيْنِ الرَّامِقِ	زِينَةَ مَعْشُوقٍ وَلَوْنِ عَاشِقِ
وَحُبُّهُ عِنْدَهُ وَبِالْحَقَائِقِ	يَدْعُو إِلَى ارْتِكَابِ سُخْطِ الْخَالِقِ
لَوْلَاهُ لَمْ تُقَطَّعْ يَمِينُ سَارِقِ	وَلَا بَدَتْ مَضْلَمَةٌ مِنْ فَاسِقِ
وَلَا اشْمَأَزَّ بِاخِلٍ مِنْ طَارِقِ	وَلَا شَاكَ الْمَطْطُولُ مَظْلَ الْعَاتِقِ
وَلَا اسْتَعِيدَ مِنْ حُودٍ رَاشِقِ	وَشَرُّ مَا فِيهِ مِنَ الْخُلَائِقِ
أَنْ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكَ فِي الْمَضَائِقِ	إِلَّا إِذَا فَرَّ فِرَارَ الْآبِقِ
وَاهَا لِمَنْ يَقْذِفُهُ مِنْ خَالِقِ	وَمَنْ إِذَا نَاجَى نَجْوَى الْوَامِقِ
قَالَ لَهُ قَوْلَ النُّحَيْقِ الصَّادِقِ	لَا رَأْيَ فِي وَصْلِكَ لِي فَفَارِقِ

فَقُلْتُ لَهُ مَا أَغْزَرَ وَبَلَكَ! فَقَالَ وَالْشَّرْطُ أَمْلَكَ. وَتَفَحَّطُهُ بِالْدِّينَارِ الثَّانِي، وَقُلْتُ لَهُ: عَوْدُهُمَا
بِالْمَتَانِي. فَأَلْقَاهُ فِي فِيهِ، وَقَرَنَهُ بِتَوَامِهِ. وَانْكَفَأَ بِحُمْدٍ مَعْدَاهُ وَيَمْدَحُ النَّادِي وَنَدَاهُ. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ
هَمَّامٍ: فَنَاجَيْتِي قَلْبِي بِأَنَّهُ أَبُو زَيْدٍ. وَأَنْ تَعَارُجَهُ لِكَيْدٍ. فَاسْتَعْدَّتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: قَدْ عُرِفْتَ بِوَشِيكَ
فَاسْتَقِمْ فِي مَشِيكِ. فَقَالَ إِنْ كُنْتُ ابْنُ هَمَّامٍ، فَحَيِّيتُ بِإِكْرَامٍ، وَحَيِّيتُ بَيْنَ كِرَامٍ. فَقُلْتُ أَنَا الْحَارِثُ.
فَكَيْفَ خَالِكِ وَالْحَوَادِثُ؟ فَقَالَ: انْقَلَبْتُ فِي الْحَالِئِينَ بُوسٍ وَرَخَاءٍ، وَانْقَلَبْتُ مَعَ الرِّيحَيْنِ زَغَرَعٍ وَ

رُخَاءَ. فَقُلْتُ: كَيْفَ ادَّعَيْتَ الْقُرْلَ، وَ مَا مِثْلَكَ مِنْ هَزَلٍ؟ فَاسْتَسْرَّ بِشْرُهُ الَّذِي كَانَ تَجَلَّى، ثُمَّ انْتَشَدَ
حِينَ وَلَّى:

تَعَارَجْتُ لَا رَغْبَةَ فِي الْفَرْجِ	وَلَكِنْ لَا فَرْعَ بَابِ الْفَرْجِ
وَأَلْقَى حَبْلِي عَلَى غَارِبِي	وَأَسْأَلُكَ مِثْلَكَ مِنْ قَدْ مَرَجِ
فَإِنْ لَأَمْنِي الْقَوْمُ قُلْتُ اعْذِرُوا	فَلَيْسَ عَلَيَّ أَغْرَجٍ مِنْ حَرْجِ

ترجمه:

حارث بن همام، روایت کرد. گفت: انجمنی من و دوستانم را گرد آورد. در آن انجمن، هیچ
ندا دهنده‌ای ناامید نمی‌شد و آتش آتش‌زنه‌ای خاموش نمی‌گشت و آتش ستیزه شعله‌ور نمی‌شد.
در این میان، کناره‌های شعرها را از یکدیگر می‌کشیدیم که برخوانند، و با هم طرفه‌ها (جملات
نغز) را با سخن‌های سنددار می‌آوردیم. در این هنگام شخصی بر سر ما ایستاد که بر اندامش
لباسی کهنه و در راه رفتنش، لنگی زشت بود. گفت: ای بهترین ذخیره‌ها و بشارت‌های خویشان!
بامدادان بر شما خوش و صبحی‌خوران (شراب صبحگاهی خوردن) بر شما گوارا باد! و به
[حال] کسی بنگرید که [روزی] صاحب انجمن و بخشش و صاحب عطا و توانگری بوده است.
همیشه سختی و دشواری کارهای بزرگ، و جنگ‌های اندوه‌ها و سختی‌ها و شراره‌های بدی
بدخواه و رنج‌های روزگار تاریک و سیاه به او رسید تا اینکه دستش خالی شد (فقر گشت)
و محلّ‌اش خلوت گشت و آب چشمه‌اش خشکید و خانه‌اش دور و غیرقابل سکونت شد و
مجلسش خالی و خوابگاهش سنگستان شد؛ و حالش دگرگون گشت و خانواده‌اش گریستند و
جای بستن اسبها [یش] خالی گشت و شخص غبطه خورنده بر او رحم آورد؛ چهار پا و زر و
سیمش از بین رفت، و شخص حسود و بدخواه و شادکام بر حال ما، رِقَّت آورد؛ و روزگار
برکوبنده و درویشی و نداری به خاک رساننده، حالمان را دگرگون ساخت تا اینکه برهنه پایی را

کفش خود کردیم و استخوان گلوگیر را [به جای] غذا گرفتیم و غم و اندوه را در نهان یافتیم و درون‌ها را با گرسنگی درنوردیدیم و شب‌زنده‌داری را [به جای] سُرمه گرفتیم و در زمین‌های ژرف و گودال مسکن گزیدیم و بر روی خار گام برداشتیم و شتر خار خورنده را فراموش کردیم؛ و هلاک از بیخ برکننده را خوش شمردیم و روز تقریر مرگ را کُند (دیر) شمردیم. آیا شخص آزاده‌ی دلسوز و مهربان یا جوانمرد نیکی‌کننده‌ای وجود دارد؟ به خدایی که مرا از قبیله‌ی «قَیْلَه» (از میان اوس و خَزْرَج) خارج کرد، قسم می‌خورم که در حالی که فقیر بودم، شب کردم و غذای [گذران] شب ندارم.

حارث بن هَمَام گفت: به خاطر نیازهای وی به رَقَت آمدم و به خاطر دریافت کلمات نیکویش در خود پیچیدم؛ و یک دینار آشکار کرده، برای آزمودنش به او گفتم: اگر آن را با شعر بستانی، حتماً آن دینار مال تو است. به حکم پیش آمد در حالی که بفور شعر می‌سرود بدون اینکه شعر دیگری را بر خود بندد. (شعر):

۱) چه گرمی است زر زردی که زردی او نیکوست؛ بُرنده‌ی کناره‌های عالم که سفرش به این سوی و آن سوی انداخت (طولانی شد).

۲) نام و آوازه و شهرت او روایت شده و راز ثروتمندی در شکن‌های پیشانی او به ودیعه گذاشته شده است.

۳) و جنبیدن او با پیروزی کارها نزدیک است و سفیدی پیشانی‌اش نزد مردم دوست داشته شده است. (مردم سفیدی پیشانی‌اش را دوست دارند).

۴) گویی که گداخته و گرما یافته از دلهاست (از دلها سکه زده شده است)؛ کسی که کیسه‌اش آن را جمع کند، به وسیله‌ی آن حمله می‌کند.

۵) ای خوشا به گداختگی و تازگی او، اگرچه خویشانش، نیست شده یا سست شده باشند.

۶) و ای خوشا بی‌نیازی و کفایت و یاری او، و چه بسا که دستور دهنده‌ای که امیری او به وسیله‌ی آن (دینار) تمام شد.

۷) و ای بسا سرمستی که اگر او (دینار) نبود، حسرتش پیوسته بود؛ و ای بسا لشکر غم که حمله‌ی او (حمله‌ی دینار) آن را شکست داد.

۸) و ای بسا ماه تمامی که بدره‌ی او (کیسه‌ی زر) آن را فرود آورد؛ و ای بسا انسان خشمگینی که پاره‌ی آتش و خشم وی شعله‌ور می‌شد (زبان می‌کشید)،

۹) که (دینار) با او راز پنهانی گفت و تند ی خشم او (شخص خشمگین) نرم شد. و ای بسا اسیری که کسان او (خانواده‌ی او) وی را رها کرده بودند،

۱۰) که (دینار) او را رها نید تا اینکه شادی آن اسیر صاف شد. و سوگند به حقّ خدایی که آفرینش او دینار را به وجود آورد.

۱۱) اگر پرهیزکاری و دینداری نبود، هر آینه می‌گفتم که او (دینار) چقدر باشکوه است!

سپس، بعد از آنکه شعر سرود، دستش را گشود و گفت: انسان آزاده به آنچه که وعده دهد، وفا نماید و ابر امیدوار کننده (باران‌دار) چون به غُرَش درآید، باران می‌ریزد. دینار را به سوی او انداختم و گفتم که آن را بگیر بدون آنکه بر آن تأسّف خورده شود. آن دینار را در دهانش قرار داد و گفت: پروردگارا، آن را برکت بده؛ و پس از تمام کردن ستایش، برای بازگشت آماده شد. بنابراین از شوخی او برای من مستی عشقی دائمی پدید آمد و آغاز کردن زبانی دیگر را برای من آسان کرد. دیناری دیگر را بیرون کشیدم و به او گفتم: که آیا می‌توانی آن را نکوهش کنی سپس آن شعر را به شعر قبلی بیبندی؟ و به بدیهه شعر سرود و با شتاب برخواند. (شعر):

۱) هلاک بر او باد که چگونه فریبکار و دورو است. مانند شخص منافق، زرد دو چهره است.

۲) برای چشم نگرنده به دو صفت آشکار می‌شود: یکی زینت معشوق و دیگری به رنگ عاشق.

(۳) و دوست داشتن آن دینار نزد صاحبان خرد به انجام دادن گناهی فرا می خواند که باعث خشم خدا می شود.

(۴) اگر دینار نبود، هرگز دست دزد قطع نمی شد و ستمی از شخص گناهکار آشکار نمی گشت.

(۵) و انسان بخیل از مهمان نمی رمید (متنفر نمی شد) و شخص بستانکار از سردوانیدن شخص بدهکار گله نمی کرد.

(۶) و کسی از حدود بد چشم و عاداتهای بد او به خدا پناه نمی برد.

(۷) اینکه انسان در تنگی ها و فشارها از تو (دینار) بی نیاز نمی شود مگر هنگامی که چون گریختن شخص گریزان از تو بگریزد.

(۸) خوشا به حال کسی که آن را از سر کوه بلند بیندازد و خوشا به حال کسی که هر گاه با دینار چون رازگویی شخص عاشق راز گوید.

(۹) سخن بر حق شخص راستگو را به او می گوید که: اندیشه ی وصل تو را ندارم پس برو و دور شو.

به او گفتم: بارانت (سخت) چه فراوان است! گفت: و شرط را مالک می شوم (می برم). دینار دیگری به او دادم و به او گفتم که آندو را با سوره ی فاتحه در پناه دار. آن دینار را هم در دهانش انداخت و به همزادش نزدیک کرد و در حالی که بامداد خود را می ستود و انجمن و عطای آن را مدح می گفت، بازگشت. حارث بن همام گفت: قلبم گواهی داد که او ابوزید است و لنگ ساختن خودش برای مکر و حيله است. خواستم که برگردم، به وی گفتم که به حيله گری و رنگ آمیزیت شناخته شدی. پس راست راه برو. گفت: اگر تو پسر همام هستی، دوردت باد با بزرگواری و میان بزرگواران زنده باشی. گفتم: من حارث هستم. با پیشامدها چکار می کنی؟

گفت: در میان دو حال سختی و آسانی تغییر می کنم و با دو باد سخت و نرم می گردم. گفتم:

چگونه خودت را به لنگی زدی؟ و کسی نیست که چون تو شوخی کند. پس شادی او که [در
چهره‌اش] آشکار شده بود، پنهان شد، سپس هنگامی که روی برگردانید، چنین سرود:
(۱) خود را لنگ ساخته‌ام نه از بهر گرایش و رغبت در لنگی، بلکه می‌خواستم که در گشایش را
بگویم.

(۲) و ریسمان خود را بر کوهان خود (پشتم) بیفکنم و راه کسی را بروم که چریده است.

(۳) اگر قوم مرا به خاطر گدایی ملامت کند، می‌گویم عذر مرا بپذیرید که بر شخص لنگ، هیچ
تنگی و فشاری نیست.

روش کار

نگارنده در ترجمه و شرح مقامات بدیع الزمان همدانی، نسخه‌ی شرح شیخ محمد عبده را
اساس قرار داده و از نسخه‌ی محمد محی‌الدین عبدالحمید، نیز نسخه‌ی دکتر یوسف البقاعی بهره
برده به گونه‌ای که ترجمه را پس از متن عربی قرار داده است. پس از ترجمه، به شرح واژگان و
تحلیل صرفی آنها و ذکر نکات بلاغی مهم، پرداخته است.

در کار ترجمه از فرهنگ‌های واژگان عربی متعددی چون: لسان العرب، تاج العروس،
قاموس المحيط، المعجم الوسيط، الرائد، فرهنگ لاروس، فرهنگ مصادر اللغة، تاج المصادر،
معجم النحو و محیط المحيط بهره برده و چون متن عربی مقامات مربوط به قرن چهارم هجری
قمری است، بدان سبب در گزینش واژگان، فرهنگ لسان العرب را که به عصر مؤلف نزدیک
است، اصل قرار داده است. در پایان شرح و ترجمه و تحلیل صرفی و بلاغی، تعلیقات و بر
افزوده‌ها آمده که به قرار زیر است:

(۱) نام اشخاص و قبایل و شناسنامه‌ی آنها، (۲) نام‌های جغرافیایی و معرفی آنها، (۳) فهرست

آیات قرآن، (۴) فهرست احادیث، (۵) فهرست امثال و حکم عربی، (۶) فهرست نام اشخاص و

قبیله‌ها و فرقه‌ها، ۷) فهرست نام‌های جغرافیایی، ۸) فهرست ابیات عربی، ۹) فهرست منابع و مأخذ.

لازم به ذکر است که برای توضیح نام اشخاص و قبایل و شناسنامه‌ی آنها از اعلام زرکلی و ریحانة‌الادب، و برای توضیح نام‌های جغرافیایی از معجم‌البلدان و ترجمه‌ی آثار البلاد و اخبار الرواد (در قرن یازده هجری) استفاده شده است.

نیز می‌افزاید که در امر ترجمه مواردی که نیاز به توضیح بیشتری داشت، در داخل دو قلاب [] آورده شده است؛ باشد که نکته‌ی ابهامی در گشودن گنج‌های بلاغت آن سخن سخته و نسبیج و حده باقی نماند.

امید می‌رود که این کتاب راهگشایی برای پویندگان ادبیات فارسی و عربی و دانش‌آموختگان و دانشجویان این مرز و بوم باشد و اهل هنر و فضیلت، لغزش‌ها را به دیده‌ی اغماض بنگرند و کاستیها را گوشزد نمایند تا اینکه به لطف دانش و ینش افزون آنان، از خطاها پیراسته گردد.

در پایان از زحمات بی‌شائبه‌ی استاد و سرور فرزانه و ارجمندم جناب آقای دکتر سید محمد حسینی که همواره از انقباس روحانی و ارشادات بی‌وقفه‌ی آنجناب در شرح و ترجمه‌ی این کتاب بهره برده‌ام، سپاسگزارم و منت‌دار فضایل اخلاقی و علمی آن وجود نازنین و گرمی هستم.

کرمعلی قدمیاری

دی ماه هشتاد و نه

نشانه‌های اختصاری:

(۱) رک: رجوع کنید.

(۲) ج: جمع.

(۳) س: سطر.

(۴) ص: صفحه.

(۵) م: مفرد.

(۶) همان: همان کتاب.

(۷) همان ص: همان صفحه